

## «غم و شادی از دیدگاه مولانا»

دکتر محمدرضا برزگر خالقی

عضو هیئت علمی دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره) قزوین

### چکیده مقاله:

در این مقاله برآنیم تا دربارهٔ تلقی و دیدگاه حضرت مولانا جلال‌الدین، دربارهٔ غم و شادی و معانی و مفاهیم مختلف آن سخنی کوتاه به میان آید؛ بر این اساس، ابتدا به غم و متفرعات آن از قبیل: عوامل غم، عوامل برطرف‌کنندهٔ غم، دهندهٔ غم، محلّ غم و شادی، فایده و اثر غم و پذیرش آن از سوی عارف پرداخته؛ سپس به واژهٔ شادی و متفرعات آن از قبیل: عوامل شادی، عوامل ثبات در شادی، شادی و موسیقی، شادی و خندیدن طبیعت، توصیه‌های مولانا برای شاد زیستن، سکوت و کم‌گویی می‌پردازیم. و نیز بحثی کوتاه از نظر روایات و عقاید عرفا در این باره آورده شده است.

### کلید واژه‌ها:

مولوی، غم، شادی، مثنوی، قونیه.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## پیشگفتار

واژه شادی واژه‌ای فارسی است که در معنای حاصل مصدری به کار می‌رود. مهم‌ترین برابره‌های آن عبارت‌اند از: شادمانی، خوشحالی، بهج، بهجت، استبهاج، بشاشت، مسرت، نشاط، طرب، ارتیاح، وجد، انبساط، سرور، فرح، سراء، مرحان، خوشدلی، رامش، مقابل غم و اندوه، سوگ، تیمار، کروز و کروژ و ... که بعضی از این واژه‌ها عربی است و در قرآن نیز به کار رفته است.

و اما واژه غم که کوتاه شده غم (با میم مشدد) است، لفظی عربی و کلمه‌ای قرآنی می‌باشد. این واژه در پارسی به تخفیف میم استعمال می‌شود و در هر دو زبان تازی و پارسی در معنای اسمی و مصدری به کار می‌رود. مهم‌ترین برابره‌های آن عبارت‌اند از: حزن، اندوه، کرب، گرم، تیمار، خدوک، حزن، کمد، حوبه، معطاء، اندیشه، نجد، خیس، شجن، فرم، زله، عمه و غصه، آذرنگ و آذرنگ و ... (ر.ک. لغت‌نامه دهخدا، ذیل واژه غم و نیز ر.ک. المفردات فی غریب القرآن، ۳۶۵)

اصولاً باید گفت غم و شادی از انفعالات و کیفیات نفسانی محسوب می‌شوند؛ غم نتیجه تأثر نفس است از حصول امری مکروه، و شادی زاده تأثر آن از امری مطلوب و دوست‌داشتنی. در روایات و احادیث آمده است که معصومان و مؤمنان حزن و اندوهشان در دل است و شادمانی و سرور در چهره‌شان. درباره امام علی (ع) هم می‌گویند که پس از درگذشت حضرت پیامبر (ص) و فاطمه (س) بسیار محزون شدند. حضرت علی (ع) می‌فرماید که: «أما حُزنی فسرمد»<sup>۱</sup> یعنی: حزن من محصول عواطف جاودانی من است. ایشان در جایی دیگر (خطبه

---

۱- نهج البلاغه، خطبه ۲۰۲، ص ۲۳۷.

متّقین) در توصیف پرهیزگاران بیان داشته‌اند که: «قُلُوبُهُمْ مَحْزُونَةٌ وَ شُرُورُهُمْ مَأْمُونَةٌ وَأَجْسَادُهُمْ نَحِيفَةٌ وَ حَاجَاتُهُمْ خَفِيفَةٌ وَ أَنْفُسُهُمْ عَفِيفَةٌ.» (همان، خطبه ۱۹۳، ص ۲۲۵) در کتاب نفحة الرّوح و تحفة الفتوح، ۱۳۸ آمده است که: «حزن حالتی است که چون بر سالک غالب شود و قایم گردد، او را از غیر و اشتغال به غیر فانی گرداند و نتیجه آن اشفاق است.» و از ابن خفیف روایت کند که گفت: «اندوه، بازداشتن نفس است در طلب طرب.»<sup>۱</sup> در این مقاله برآنیم تا درباره تلقی و دیدگاه حضرت مولانا جلال‌الدین، درباره غم و شادی و معانی و مفاهیم مختلف آن سخنی کوتاه به میان آید؛ بر این اساس، ابتدا به غم و متفرّعات آن از قبیل: عوامل غم، عوامل برطرف کننده غم، انواع غم و ... پرداخته، سپس به شادی و متفرّعات آن از قبیل: عوامل شادی، عوامل ثبات در شادی، جلوه‌های شادی و ... می‌پردازیم.

### الف - عوامل غم

از نظر مولانا عوامل غم اعمّ از نوع محمود یا نامحمود آن، می‌تواند مختلف باشد که در اینجا به تعدادی از آنها اشاره می‌شود:

۱- غرور و خودبینی: از آنجا که انسان مغرور، همه چیز را برای خود و در خدمت خویشتن می‌خواهد، چنین می‌اندیشد که همه امور مورد علاقه‌اش باید برای او نه تنها فراهم باشد، بلکه از زوال و نیستی هم به دور باشد؛ پس وقتی که با نبود آنها روبه‌رو می‌شود، دچار غم و اندوه می‌گردد.

این همه غم‌ها که اندر سینه‌هاست از بخار و گرد بود و باد ماست

(مثنوی، دفتر ۱، بیت ۲۲۹۶)

و چون یکی از نتایج غرور و خودبینی، بی‌ادبی و بی‌باکی است که باعث غم و اندوه می‌شود مولانا در بیان ضررهای بی‌ادبی می‌فرماید:

هرچه بر تو آید از ظلمات و غم آن زبی‌باکی و گستاخی است هم

هر که بی‌باکی کند در راه دوست رهزن مردان شد و نامرد اوست

(مثنوی، دفتر ۱، بیت ۹۰ و ۹۹)

۱- ترجمه رساله قشیریه، ص ۲۰۹.

در غزلیات شمس نیز «با خود بودن» را عامل غم و غصه و چاره آن را در بی خودی می داند:

آن نفسی که با خودی، بسته ابر غصه‌ای      و آن نفسی که بی خودی، مه به کنار آیدت

(کلیات شمس، ج ۱، ص ۱۹۵)

۲- جفا کردن با عقل کل و فرو رفتن در معاصی و شهوات: مقصود از عقل کل خداوند است. مولانا عقیده دارد که مجموعه عالم، صورت عقل کل است؛ چون با عقل کل به کثر روی جفا کردی، صورت عالم تو را غم فزاید. بیان مولانا در این مورد چنین است:

کل عالم صورت عقل کل است      کاوست بابای هر آنک اهل قل است  
چون کسی با عقل کل کفران فزود      صورت کل پیش او هم سگ نمود  
من که صلحم دایما با این پدر      این جهان چون جنت استم در نظر  
هر زمان نوصورتی و نوجمال      تا ز نو دیدن فرو میرد ملال

(مثنوی، دفتر ۴، بیت ۶۰ و ۳۲۵۹، ۶۴ و ۳۲۶۳)

بدین ترتیب در صلح و صفا بودن با پدر عقل کل، این جهان را چون جنت می بیند و با صورت‌ها و جمال‌های نو خود، ملال را فرو می میراند، هم چنین هر معصیتی موجب دل گرفتن می شود که نمونه آن را هم دلتنگی سارق ذکر می کند:

در معاصی قبض‌ها دل گیر شد      قبض‌ها بعد از اجل زنجیر شد  
دزد چون مال کسان را می برد      قبض و دل‌تنگی دلش را می خلد  
او همی گوید عجب این قبض چیست      قبض آن مظلوم کز شدت گریست

(مثنوی، دفتر ۳، بیت ۳۵۳-۵۵)

و در دفتر پنجم نیز آمده است:

هیچ اصلی نیست مانند اثر      پس ندانی اصل رنج و درد سر  
لیک بی اصلی نباشد این جزا      بی گناهی کی برنجاند خدا

آنچه اصل است و کشنده آن شی است      گر نمی ماند به وی هم از وی است  
پس بدان رنجت نتیجه‌ی زلتی است      آفت این ضربتت از شهوتی است

(مثنوی، دفتر ۵، بیت ۸۸-۳۹۸۵، ۹۲ و ۳۹۹۱)

و در این ابیات نیز شهوات را عامل ایجاد غم می‌شمارد:

هم‌چنین هر شهوتی اندر جهان      خواه مال و خواه جان و خواه نان  
هر یکی زینها تو را مستی کند      چون نیابی آن خمارت می‌زند  
این خمار غم دلیل آن شده است      که بدان مفقود مستیات بده است

(مثنوی، دفتر ۳، بیت ۵۹-۲۲۵۷)

۳- دوری از معشوق و اصل خود و اسیر صفات سفلی شدن: در دفتر دوم چنین آمده:

چون نتیجه‌ی هجر همراهان غم است      کی فراق روی شاهان زآن کم است؟

(مثنوی، دفتر ۲، بیت ۲۲۱۵)

مولانا هنگام تشبیه روح انسان به پرنده‌ای که از هوای قابل پرواز خود جدا مانده و اسیر زمین شده و بدین سبب دچار غصه و اندوه گشته است، می‌گوید:

مرغ پرنده چو ماند در زمین      باشد اندر غصه و درد و حنین

(مثنوی، دفتر ۵، بیت ۸۲۰)

باری، وقتی مرغ روح نتواند به عالم بالا طیران کند، از اسارت در زمین و گرفتاری در زندان صفات سفلی دچار ملالت می‌گردد. او باید این دلتنگی را درک کند و قدرت پرواز را در خود تقویت نماید. در این صورت است که می‌توان هم‌چون «طیور الصافات» به پرواز درآمد:

چون ملالم گیرد از سفلی صفات بر پرم هم چون طیور الصافات

(مثنوی، دفتر ۲، بیت ۳۵۶۲)

۴- آرزوهای دراز: در نظر مولانا، یکی از علل غم، طول امل است و ترس از طول امل در کلام حضرت علی(ع) هم آمده است: «وَإِنْ أَخَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ اثْنَتَانِ اتِّبَاعُ الْهَوَىٰ وَ طُولُ الْأَمَلِ»<sup>۱</sup>. من بر شما از دو چیز بیشتر می‌ترسم: دنبال هوای نفس رفتن و آرزوی دراز در سر پختن. مولانا هم می‌فرماید:

آدمی را عجز و فقر آمد امان از بلای نفس پرحرص و غمان  
آن غم آمد ز آرزوهای فضول که بدان خو کرده است آن صید غول

(مثنوی، دفتر ۳، بیت ۴ و ۳۲۸۳)

۵- ترک ورد و ذکر: وقتی انسان از یاد خدا غفلت ورزد و دچار نسیان شود، خداوند به دل او غمی وارد می‌کند که او را از خود به درمی‌آورد و به سوی خدایش رهنمون می‌سازد.

چون تو وردی ترک کردی در روش بر تو قبضی آید از رنج و تیش  
آن ادب کردن بود، یعنی مکن هیچ تحویلی از آن عهد کهن

(مثنوی، دفتر ۳، بیت ۵۰ و ۳۴۹)

۶- نداشتن مرشد و راهنما: از آنجا که آدمی بدون داشتن مرشد و رهبری کامل، به تنهایی نمی‌تواند مسیر هدایت و کمال را با موفقیت طی کند، دچار دلمردگی و پژمردگی روان می‌گردد. این راهنما می‌تواند در لسان شرع، پیامبر(ص) و امام، و در نزد عرفا، شیخ، پیر و مرشد کامل باشد:

این همه که مرده و پژمرده‌ای ز آن بود که ترک سرور کرده‌ای

(مثنوی، دفتر ۴، بیت ۱۹۹۵)

<sup>۱</sup>- نهج البلاغه، خطبه ۲۸، ص ۲۹.

۷- فعل انسان: در مفهومی کلی و عام، مولانا جلال‌الدین، غم را زاده عمل خود بشر می‌داند:

پس تو را هر غم که پیش آید زدرد بر کسی تهمت مننه، بر خویش گرد

(مثنوی، دفتر ۴، بیت ۱۹۱۳)

فعل توست این غصه‌های دم به دم این بود معنی قد جفأ القلم

که نگردد سنت ما از رشد نیک را نیکی بود، بد راست بد

(مثنوی، دفتر ۵، بیت ۸۳ و ۳۱۸۲)

### ب - عوامل برطرف کننده غم از نگاه مولانا

مولانا جلال‌الدین در برخی قسمت‌های مثنوی و کلیات شمس به شرح و بیان عوامل برطرف کننده غم می‌پردازد:

۱- سرعت جریان روح عارف: هر چه روح بزرگ‌تر و جریان آن سریع‌تر باشد، نقطه‌های تصورات و خیالات و تجسمات و ... با سرعت بیشتری به جریان افتاده و عبور می‌کنند، در نتیجه، در درون مردان الهی، غم و اندوه بدون اینکه توقفی به خود راه بدهد، با سرعت می‌گذرد. و به همین طریق شادی‌های طبیعی هم که در سطح روح مردان الهی در جریان است، دوام نمی‌آورد؛ ولی استاد محمدتقی جعفری اعتقاد دارند که: «عدم تفاوت شادی‌ها و اندوه‌ها ناشی از سرعت جریان روحی نیست، بلکه از آن جهت است که روح به سبب تزکیه نفس و تسلط بر خود، دست خوش پدیده‌های زودگذر قرار نمی‌گیرد.»<sup>۱</sup> مولانا این مطلب را در تمثیل آبی که به سرعت می‌گذرد، چنین بیان می‌دارد:

چون بغایت تیز شد این جو روان غم نیاید در ضمیر عارفان

چون به غایت ممتلی بود و شتاب پس نگنجد اندرو آلا که آب

(مثنوی، دفتر ۲، بیت ۲ و ۳۳۰۱)

۱- تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی، قسمت سوم، دفتر دوم، ص ۴۸۱ و ۴۸۰.

۲- با حق بودن: در برابر لذت‌ها و خوشی‌های زودگذر این دنیا، اگر انسان به حق منتقل نشود و محو او نگردد، با فنای شادی‌های سپنجی غمگین می‌شود. او برای اینکه بخواهد غم به وی نزدیک نشود، باید همواره خدا را در نظر بگیرد. مولوی این مضمون را به شکل‌های گوناگون طرح کرده است. در داستان دوستی خرس می‌گوید:

گفت از اقرار عالم فارغم آنکه حق باشد گواه، او را چه غم

(مثنوی، دفتر ۲، بیت ۲۰۸۳)

در غزلیات شمس نیز مست خدا شدن را چنین بیان می‌دارد:

تا نشوی مست خدا، غم نشود از تو جدا تا صفت گرگ دری، یوسف کنعان نبری

(کلیات شمس، ج ۵، ۲۰۱)

گر صید خدا شوی، زغم رسته شوی گر در صفت خویش روی، بسته شوی  
می‌دان که وجود تو حجاب ره توست با خود منشین که هر زمان خسته شوی

(کلیات شمس، ج ۸، ۳۲۵)

۳- شراب: مولانا تنها شراب معرفت و بادهٔ منصوری را زایل کنندهٔ غم می‌داند. این شراب مورد اشاره ممکن است معارف اسلامی، سخنان پیر و مرشد، وصل دوست، عشق و ... باشد.

صنما از آنچه خوردی، بهل، اندکی به ما ده غم تو به توی ما را تو به جرعه‌ای صفا ده  
که غم تو خورد ما را، چه خراب کرد ما را به شراب شادی افزا، غم و غصه را سزا ده

(کلیات شمس، ج ۵، ۱۵۳)

عاشق به جهان چه غصه دارد تا جام شراب وصل برجاست

(کلیات شمس، ج ۱، ۲۲۵)

۴- صبر: شاعر از زبان لقمان صبر را عالم رفع غم می‌داند:

گفت لقمان صبر هم نیکودمی است      که پناه و دافع هر جا غمی است

(مثنوی، دفتر ۳، بیت ۱۸۵۲)

۵- ذکر نام پاک: یکی از عوامل مهمی که انسان را از غم دور می‌کند، ذکر نام پاک می‌باشد.

می‌گریزد ضدها از ضدها      شب‌گریزد چون برافروزد ضیا

چون درآید نام پاک اندر دهان      نی‌پلیدی ماند و نی‌اندهان

(مثنوی، دفتر ۳، بیت ۸ و ۱۸۷)

در مجموع می‌توان اندوه را به دو نوع محمود و نامحمود تقسیم کرد. بیشتر عرفا اندوه آخرت را محمود و اندوه دنیا را ناستوده می‌دانند؛ البته جز کسانی مانند ابوعثمان حیری که همه اندوه‌ها را دارای فضیلت می‌داند.<sup>۱</sup> باید گفت آنچه سبب دل‌تنگی و غمگینی عارفان و خردمندان می‌شود، اسیر بودن در این دنیای مادی و هیاهوی آن است؛ و مولانا بهترین عکس‌العمل انسان را در برابر اندوه‌هایی که بیشتر به سبب توجه به این تعلقات و شهوات نفسانی است، استغفار می‌داند.

پس بدان رنجت نتیجه‌ی زلتی است      آفت این ضربت از شهوتی است

گر ندانی آن گنه را زاعتبار      زود زاری کن، طلب کن اغتفار

سجده کن صد بار می‌گو ای خدا      نیست این غم غیر در خورد و سزا

(مثنوی، دفتر ۵، بیت ۹۰ و ۳۹۸۸)

---

۱- ترجمه رساله قشیریه، ص ۲۱۰.

پ - دهنده غم

مولانا در مثنوی معنوی غم را از طرف خداوند می‌داند. در دفتر دوم، پس از مناجات با خدا، با اشاره به خلقت عالم و آدم می‌فرماید:

نسبتش دادی و جفت و خال و عم      با هزار اندیشه و شادی و غم  
باز بعضی را رهایی داده‌ای      زاین غم و شادی جدایی داده‌ای

(مثنوی، دفتر ۲، بیت ۸ و ۶۹۷)

فکرتی کز شادیت مانع شود      آن به امر و حکمت صانع بود

(مثنوی، دفتر ۵، بیت ۳۷۰۲)

هم‌چنین:

آتش طبعت اگر غمگین کند      سوزش از امرِ ملیکِ دین کند  
آتش طبعت اگر شادی دهد      اندر او شادی ملیکِ دین نهد  
چون‌که غم بینی تو استغفار کن      غم به امرِ خالق آمد کار کن  
چون بخواهد عین غم شادی شود      عین بند پای آزادی شود

(مثنوی، دفتر ۱، بیت ۷-۸۳۴)

ت - محلّ غم و شادی

مولانا با توجه به اعتقادات قدما، جگر و دل و سینه را محلّ غم برمی‌شمارد. مولانا اعتقاد دارد که رنج در عالم خاک است:

حکم او بر دیو باشد نه مَلک      رنج در خاک است نه فوقِ فلک

(مثنوی، دفتر ۵، بیت ۳۱۸۶)

شادی اندر گرده و غم در جگر عقل چون شمعی درون مغز سر

(مثنوی، دفتر ۲، بیت ۱۱۸۱)

کودکان خندان و دانایان تُرُش غم جگر را باشد و شادی زشش

(مثنوی، دفتر ۳، بیت ۳۷۳۰)

### ث - فایده و اثر غم و پذیرش آن از سوی عارف

فایده و اثر غم چه می‌تواند باشد؟ تأکید و تکیه مولانا در این باب، بر روی تکامل و نزدیکی به خداست؛ غمی که نه از روی اختیار و نه به سبب امور دنیوی باشد، بی‌تردید در تکامل و ارتقای روحی انسان مؤثر است:

چون جفا آری فرستد گوشمال تا ز نقصان و آروی سوی کمال

(مثنوی، دفتر ۳، بیت ۳۴۸)

نیز:

شاد از غم شو که غم دام لقا است اندرین ره سوی پستی ارتقا است

(مثنوی، دفتر ۳، بیت ۵۰۹)

باری، هدف نهایی تکامل، قرب حق است. فرد با درد و غم بیشتر به یاد خدا می‌افتد. در نتیجه با خواندن خدا، حق هم او را یاد می‌کند؛ چنان که در مثنوی پس از اشاره به ملک و مال فرعون می‌گوید:

در همه عمرش ندید او درد سر تا نالد سوی حق آن بدگهر

داد او را جمله ملک این جهان حق ندادش درد و رنج و اندهان

درد آمد بهتر از ملک جهان تا بخوانی مر خدا را در نهان

خواندن بی‌درد از افسردگی است خواندن با درد از دلبردگی است

(مثنوی، دفتر ۳، بیت ۲۰۱-۴)

سپس از کفران تیره‌بخت و نزدیکی نیکبخت به حق، در هنگام رنج سخن می‌راند:

نیست تخصیص خدا کس را به کار      مانع طوع و مراد و اختیار  
لیک چون رنجی دهد بدبخت را      او گریزند به کفران رخت را  
نیکبختی را چو حق رنجی دهد      رخت را نزدیک‌تر و می‌نهد

(مثنوی، دفتر ۴، بیت ۱۶-۲۹۱۴)

و نیز پاک کردن دل از غیر که در نتیجه انسان را به خدا نزدیک می‌کند، از اثرات غم است:

فکر غم گر راه شادی می‌زند      کارسازی‌های شادی می‌کند  
خانه می‌روید به تندی او زغیر      تا درآید شادی تو زاصل خیر  
می‌فشاند برگ زرد از شاخ دل      تا بروید برگ سبز متصل  
می‌کند بیخ سرور کهنه را      تا خرامد ذوق نو از ماورا  
غم گند بیخ کژ پوسیده را      تا نماید بیخ روپوشیده را  
غم زدل هر چه بریزد یا برد      در عوض حقاً که بهتر آورد  
خاصه آن را که یقینش باشد این      که بود غم بنده اهل یقین

(مثنوی، دفتر ۵، بیت ۸۴-۳۶۷۸)

### ج - عوامل شادی

۱- عشق: شادی پایدار مولانا معجزه عشق است؛ عشقی که در نوع آن، عاشق تولد دیگری می‌یابد و چون ابراهیم خلیل می‌تواند از انبوه آتش گلستان بسازد. عاشق شدن از نظر مولانا سودایی است که انسان را از جا و مکان می‌رهاند، کفر را دین می‌کند و تلخ را شیرین و وجود از غایت شیرینی یکسره حلوا می‌گردد. همه شادی‌ها گدای عشقند و خنده‌رویی خصلت پایدار عاشقان. خندان زندگی می‌کنند و خندان می‌میرند. مولانا عشق را چرخ شادی می‌داند که هر کس اگر نردبانی برای صعود به آن بیابد، از غم ایام پشتش نخواهد خمید. عشق شاهی است

که وقتی نمودار می‌شود، غم توان ماندن ندارد. هر کس از عشق زاییده شود، زندگی جاودان خواهد یافت و غم‌های هستی شادی افزای او خواهند شد. عشق طبله بر سر نهاده و حیات بخششی خود را اعلام می‌کند. عشق جسم خاک را به افلاک می‌رساند و کوه را به رقص می‌آورد و بالاخره عاشق را به مرحله‌ای می‌رساند که از همه دردها رها می‌شود:

ای عشق که جمله از تو شادند      وز نور تو عاشقان بزداند  
تو پادشهی و، جمله عشاق      هم رنگ تو پادشاه نژادند

(کلیات شمس، ج ۲، ۸۶)

عاشق شده‌ای ای دل، سودات مبارک باد      از جا و مکان رستی، آنجات مبارک باد  
کفرت همگی دین شد، تلخت همه شیرین شد      حلوا شده‌ای کلی، حلوات مبارک باد

(کلیات شمس، ج ۲، ۵۲)

۲- می و مستی، شادی مولانا محصول می و مستی است؛ می‌ای که هر جام آن با جانی برابر است، کیمیاست و بی‌فاصله همه غم‌ها را به شادی بدل می‌کند، بهترین داروی غم‌های کهن است، می شادی و جان‌افزا تحفه‌ای از آسمان است و خاصیت آن غم‌شویی است؛ کانِ حلوت است، می‌تواند وادی زهد و پرهیز را درنوردد و به سرزمین شادی و طرب رهنمون شود؛ قدرتش تا آنجاست که هزار پیر ضعیف مانده بر جا را به رقص و طرب می‌کشاند؛ شیری است که با غرش آن، غم توان ماندن ندارد؛ می، دین است و غم، کافر، و ناگفته پیداست که دین با کفر، و می با غم سرسازش ندارد. بی‌می صاف گشتن در وجود و گریز از غم ممکن نیست؛ چرا که می مایه طهارت است و بالاخره از خم و وحدت می جوشد و عقل و هوش و عاقبت‌بینی را به نابودی می‌کشاند.

هله‌خیزید که تامست و خوشی دست زنیم      واین خیال غم و غم را همه در گور کنیم

(کلیات شمس، ج ۷، ۱۳۴)

مولانا پیوسته با نوشیدن باده وحدت مست حق بود و سر از پا نمی‌شناخت و شورهای شگفت می‌انگیخت و شراب معنی به جان عاشقان می‌ریخت.

۳- **اندیشیدن به وصال:** پررنگ‌ترین شادی‌ها و غم‌های مولانا در آثارش مربوط به وصال است. وصال اصل شادمانی است و اگر همه پدیده‌های هستی صورت باشد؛ وصال به معشوق معناست. شادی از وصال منحصر به انسان نیست، هر موجودی در پهنه گیتی آرزومند بازگشت به اصل خویش است. نی از درد هجران می‌نالد و طوطی برای برگشتن به اصل تا مرگ پیش می‌رود.

ای وصل تو اصل شادمانی کان صورت‌هاست و این معانی

(کلیات شمس، ج ۶، ۸۷)

۴- **جدا نشدن از شادی‌های متعارف (شادی‌های معمولی) و میل به طنز:** شادی مولانا منحصر به مفاهیم عارفانه صرف نیست. میل به طنز که به شکل استفاده از کلمات رکیک عامیانه جلوه می‌کند، هر چند مولود شرایط فرهنگی روزگار مولاناست، نشانی هم از چهره شاد او دارد.

### چ - عوامل ثبات در شادی

۱- **احساس شادی بیش از حد:** رنگ شادی در دیوان شمس آن چنان است که دکتر زرین‌کوب آن را از خصوصیات مولانا شمرده‌اند. «روح شادمانه‌ای که در غزلیات او هست، به ندرت در غزلیات شاعران دیگر دیده می‌شود؛ حالتی پرهیجان، رقصان و آکنده از شور و حرکت که در غالب این غزل‌ها هم‌چون یک ویژگی عمده سبک غزل‌سرایی مولاناست»<sup>۱</sup>

مولانا شادی محض است؛ به گونه‌ای که ذره‌ای افسردگی و سردی را پذیرا نیست. احمد افلاکی او را از زبان خودش چنین توصیف می‌کند: «من این جسم نیستم که در نظر عاشقان منظور گشته‌ام، بلکه من آن ذوقم و آن خوشی که در باطن مریدان از کلام ما و از نشان ما سرزند الله الله، چون آن دم را دریابی و آن ذوق را در جان خود مشاهده کنی، غنیمت می‌دار و شکر می‌گزار که من آنم»<sup>۲</sup>

۱- جستجو در تصوف ایران، عبدالحسین، زرین کوب، ص ۲۹۸.

۲- مناقب العارفين، افلاکی، ص ۱۹۸.

وی رسیدن به این ثبات و شادمانی را مستلزم گذشتن از چهار مرحله یا به عبارتی ارضای چهار نیاز می‌داند: الف - نیازهای فیزیولوژیک، ب - نیازهای امنیتی، پ - نیاز به محبت، ت - نیاز به احترام. تقریباً همه تذکرهاهایی که از مولانا و حالات او یاد می‌کنند، این چهار مرحله فوق را تصدیق می‌نمایند.

از نظر فروید شاد بودن در زندگی، یا نتیجه نهادی ماندن است و یا اثر در هماهنگی بین نهاد، خود و فراخود حاصل می‌شود. شادی نهادی با خودخواهی و کام‌جویی و آسایش‌طلبی مشخص می‌شود؛ اما نشاط حاصل از تعادل شخصیت، گریزی از رنج و سختی ندارد؛ اصلاً در عین رنج متولد می‌شود و همیشه پایدار است. مولانا شادی پایدار خود را بعد از دیدار با شمس به دست آورد.

چون تو شیرین از شکرپاشی بود      کان شکر گاهی زتو غایب شود  
چون شکر گردی ز بسیاری وفا      پس شکر کی از شکر باشد جدا؟

(مثنوی، دفتر ۱، بیت ۸۰ و ۱۹۷۹)

تصویری که مجالس سبعه از سیمای مولانا ارائه می‌دهد، چهره‌ای متفکر و غمناک است؛ اندیشمندی است که به بسیاری از موفقیت‌های آرمانی رسیده و بی‌رنگی آنها را بعد از وصول احساس کرده است، حال آنکه این تصویر در آثار دیگر مولانا هیچ جایی ندارد؛ بنابراین مولانا شادی خود را نیز مثل بسیاری مواهب دیگری از شمس دارد. یونگ، روانشناس سوییسی، این تغییر را در انسان‌های سالم عمومی می‌داند و آن را نشانه سلامت شخصیت معرفی می‌کند.

**۲- شادی حاصل از هدیه خداوندی و تسلیم حکم ازلی (قداست):** شواهدی که در آثار مولانا خصوصیات شادی او را ترسیم می‌کنند، قبل از هر چیز آن را مقدس و برتر و غیرمعمول جلوه می‌دهند؛ به عبارتی نشان می‌دهند که شادی مولانا مرحله‌ای فراتر از درگیری با غم و شادی‌های معمولی است و با آنها سنخیتی ندارد. هیچ چیزی نمی‌تواند اوج شادمانی مولانا را بیان کند؛ وقتی که در بازار طلافروشان از شنیدن آهنگ طلاکوبی آنان به رقص درمی‌آید و دیرزمانی در مقابل چشمان حیران مردمان به پای‌کوبی می‌پردازد.

شادم که زشادی جهان آزادم      مستم که اگر می نخورم هم شادم  
از حالت هیچ کس ندارم بایست      این ددبه‌ی خفیه مبارک بادم

(کلیات شمس، ج ۸، ۱۹۲)

مطلب دیگری که قداست شادی مولانا را تأیید می‌کند، این است که مولانا شادی خود را هدیه خدا می‌داند؛ هدیه‌ای که از آن دیار می‌آید؛ از جهانی که سراسر شور و شادی و بزم است و این هدیه را خدا به شکل خنده به او عطا می‌کند.

گل از نسرين همی پرسد که چون بودی در این غربت؟      همی گوید خوشم، زیرا خوشی هاز آن دیار آمد

(کلیات شمس، ج ۲، ۲۷)

آنجا جهان نور است، هم حور و هم قصور است      شادی و بزم و سور است، با خود از آن نیام

(کلیات شمس، ج ۴، ۴۳)

۳- **پایداری و اصالت در شاد بودن:** حال، برقی گذران است و لحظات خوش و روشن آن ماندگار نیست؛ می‌رود و در خاطر خاطره‌ای به جا می‌گذارد که تحمّل دوباره تاریکی را سخت‌تر و آن را تاریک‌تر جلوه می‌دهد؛ اما نشاط، حاصل از مقام ماندگار است؛ شادی عقلی است که اندوه نمی‌شود. شیرین بودن از شکر نیست، شکر شدن است. اگر هم شادی مولانا را محصول حال بدانیم، باز زوالی ندارد؛ چرا که مولانا با هیچ یک از عرفا و شعرا قابل قیاس نیست؛ او عارف وارسته‌ای است که در همه حال در حال است.

کی شود پژمرده میوه‌ی آن جهان      شادی عقلی نگردد اندهان

(مثنوی، دفتر ۴، بیت ۱۶۵۳)

و به طور کلی می‌توان گفت، از دیدگاه مولانا آنچه که باعث پایداری و اصالت در شادی او می‌شود، عبارتند از: اصالت در شادی و خوشی، عارضی بودن غم، برتری داشتن شادی بر غم، ماندگار بودن شادی و بالاخره شادی‌ای که حاصل حق‌الیقین بودن اوست.

### ح - شادی و موسیقی

روشن‌ترین جلوه از شخصیت شادمان مولانا در روی آوردن او به موسیقی پدیدار می‌شود. موسیقی و سماع سلاح ستیز با فسرده‌گی و خمودی‌اند؛ سماع حرکتی دَوْرانی و منظم است، و موسیقی نیز حرکت است؛ حرکتی ظریف و وسیع، کوبیدن بر تارها و آلات خاموش طرب و به لرزش درآمدن ذرات و در نهایت پای‌کوبی همه چیز.

دکتر زرین‌کوب، آغاز کتاب مثنوی را با «نی» دلیل بر علاقه مولانا به موسیقی می‌داند. این افتتاح مثنوی با «نی» در عین حال، معرف شور و شوق فوق‌العاده‌ای است که مولانا به موسیقی دارد؛ علاقه به موسیقی در وجود او به قدری بارز است که هم در غزلیاتش انعکاس دارد و هم در آداب مولویه. خود او طوری از موسیقی افلاک و سماع چرخ صحبت می‌کند که یادآور قول اصحاب فیثاغورث است.<sup>۱</sup>

### خ - شادی و خندیدن طبیعت

قسمتی از شادی‌های مولانا نتیجه فراوانی ارتباط روحی او با طبیعت است. در نگاه مولانا کوه، دریا، درخت، باغ، باد، پرندگان و بسیاری از موجوداتی که دیدن هر روزشان برای ما عادی شده است، جاندار و بینا و شنوا هستند و از عشق به وجد می‌آیند.

گر اناری می‌خری خندان بخر تا دهد خنده زدانه او خبر

(مثنوی، دفتر ۱، بیت ۷۱۸)

از میان خنده‌هایی که مولانا به طبیعت نسبت می‌دهد، بیش از همه خنده گل به خنده او شبیه است؛ چرا که هر دو معشوق ازلی‌اند و خنده همیشگی آنها موهبتی است الهی.

قسمت گل خنده بود، گریه ندارد چه کند؟ سوسن و گل می‌شکفد در دل هوشیارم از او

(کلیات شمس، ج ۵، ۱۹)

خنده‌ای هم که مولانا در طبیعت می‌بیند، هدیه خدا یا اولیاست و از این جهت با خنده انسان مشابهت دارد.

۱- جستجو در تصوف ایران، ص ۳۰۴.

ای نوبهار عاشقان، داری خبر از یار ما؟ ای از تو آبستن چمن، وای از تو خندان باغها  
(کلیات شمس، ج ۱، ۱۱)

#### د - توصیه‌های مولانا برای شاد زیستن

۱- **اعتماد به خدا:** مولانا اعتماد به خدا را به عنوان بهترین سلاح مبارزه با غم پیشنهاد می‌کند؛ اعتماد به خدا یا توکل که عرفا آن را یکی از مراحل سلوک معرفی کرده و برای آن سه درجه قایل هستند: اول، اطمینان به خدا. دوم، پناه بردن به خدا در همه حالات و سوم، تسلیم محض به خدا.

اعتماد به خدا یکی شدن غم‌ها را به دنبال دارد. همه غم‌ها را رها کردن و غم دیدن راداشتن، از نظر مولانا باعث می‌شود که غمی نماند. چون با اهمیت ندادن به مسایل حاشیه‌ای غم‌ها به مرور فراموش می‌شوند و فقط غم دین می‌ماند که آن هم عین شادی است. در فیه مافیة، ۱۸۴ آمده است: «مَنْ جَعَلَ الْهُمُومَ هِمًّا وَاحِدًا كَفَى اللَّهُ سَائِرَ هُمُومِهِ» هر که را ده غم باشد و غم دین را بگیرد، حق تعالی آن نه را بی‌سعی، او راست کند.

گفت رو هر که غم دین برگزید      باقی غم‌ها خدا از وی برید

(مثنوی، دفتر ۴، بیت ۳۱۳۷)

خدایا رحمت خود را به من ده      دریدی پیرهن تو پیرهن ده  
مرا صفرای تو سرگشته کرده است      زلطف خود مرا صفراشکن ده  
اگر عالم به غم خوردن به پای است      مده غم را به من بابوالحزن ده

(کلیات شمس، ج ۵، ۱۳۸)

۲- **ایجاد تنوع در زندگی:** ایجاد تنوع فقط به معنای دگرگون کردن زندگی نیست، بلکه منظور خسته نشدن از تجربه‌های زندگی است؛ یعنی برای این افراد تماشای غروب، دیدن شادی همسر و فرزند به همان زیبایی اولین دیدن است. اینان به نگرش خود تنوع می‌دهند.

۳- **اغتنام فرصت و تأسف خوردن بر گذشته:** تأسف بر گذشته انسان را از حال بازمی‌دارد و اصولاً این تأسف در شأن عرفا و مخصوصاً مولانا نیست. مولانا برای رهایی از غم همگان را به رها کردن گذشته و استفاده از حال فرا خوانده است. بدرالدین ولد در حضور مولانا از نبودن شمس آهی می‌کشد. مولانا ساعتی خاموش می‌گردد و سپس می‌گوید اگر او را درک نکردی، به روان مقدس پدرم، به کسی رسیدی که در هر تارموی او صدهزار شمس تبریزی آونگان است. این سبک مولاناست، دریغ و افسوس بر گذشته شأن او نبود.

ای خنک آن را که او ایام پیش      مغتنم دارد، گزارد وام خوییش  
اندر آن ایام کش قدرت بود      صحت و زور دل و قوت بود  
و آن جوانی هم‌چو باغ سبز و تر      می‌رساند بی‌دریغی بار و بر  
پیش از آن کایام پیری در رسد      گردنت بندد به حبل من مسد

(مثنوی، دفتر ۲، بیت ۱۲۲۰ و ۱۲۱۵-۱۷)

۴- **مصاحبت با انسان‌های شاد:** در فیه مافیه، ۴۰، مولانا تأکید کرده است که وقتی با ناشناسی روبه‌رو می‌شوی، ساکت باش تا سخن بگوید تا بتوانی او را بشناسی؛ اگر هم حرف نزنند، اندیشه‌ای را که به ذهن تو می‌رسد و کلماتی را که با آن کلامت را شروع می‌کنی، در نظر بگیر، زیرا این کلمات هم نتیجه درون اوست که در تو منعکس شده است.

گفتم که بر حریف غمگین منشین      جز پهلوی خوشدلان شیرین منشین  
در باغ درآمدی سوی خار مرو      جز با گل و یاسمین و نسرين منشین

(کلیات شمس، ج ۸، ۲۵۶)

۵- **مشاوره:** امروزه مشاوره یکی از شاخه‌های علم روان‌شناختی است و روان‌شناسان برای رهایی از غم، مشاوره را توصیه می‌کنند. درد دل که در فرهنگ ما قدمتی طولانی دارد و گاهی از حد معمول فراتر می‌رود نیز نوعی مشاوره است. مولانا به زبان آوردن غم‌ها را یکی از راه‌های زوال آنها می‌داند.

آن را که غمی باشد و بتواند گفت      غم از دل خود به گفت بتواند رفت  
این طرفه گلی نگر که ما را بشکفت      نی رنگ توان نمود و نی بوی نهفت

(مکتوبات مولانا، نامه پنجاهم، ۱۲۵)

### ذ - سکوت و کم‌گویی

گذشته از تأکیدی که آیات و احادیث و سخن بزرگان بر کم‌گویی دارند، خود نیز بسیاری از اوقات غم و اندوه حاصل از پرگویی را احساس کرده‌ایم. مولانا کم‌گویی را عامل نشاط و غم‌زدایی معرفی می‌کند.

خامشی بحر است و گفتن هم‌چو جو      بحر می‌جوید تو را، جو را مجو

(مثنوی، دفتر ۴، بیت ۲۰۶۲)



## منابع و مأخذ

- ۱- جعفری، محمد تقی، تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی، قسمت سوم، دفتر دوّم، چاپ هشتم، انتشارات اسلامی، بی تاریخ.
- ۲- جندی، مؤیدالدین، نفحة الروح و تحفة الفتوح، با تصحیح و تعلیق نجیب مایل هروی، تهران، مولی، ۱۳۶۲.
- ۳- دهنخدا، علی اکبر، لغت نامه، دانشگاه تهران.
- ۴- راغب اصفهانی، ابی القاسم حسین محمد، المفردات فی غریب القرآن، دفتر نشر الکتاب، ۱۴۰۴ هـ.ق.
- ۵- زرین کوب، عبدالحسین، جستجو در تصوّف ایران، چاپ دوّم، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳.
- ۶- سبحانی، توفیق هـ، مکتوبات مولانا، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۱.
- ۷- سرّامی، قدمعلی، از خاک تا افلاک، تهران، ترفند، ۱۳۷۹.
- ۸- شهیدی، دکتر سید جعفر، نهج البلاغه، چاپ بیست و یکم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۰.
- ۹- فروزانفر، بدیع الزمان، ترجمه رساله قشیریه، چاپ سوم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷.
- ۱۰- \_\_\_\_\_، فیه مافیه، چاپ پنجم، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۲.
- ۱۱- \_\_\_\_\_، کلیات شمس یا دیوان کبیر، ۱۰ جلد، چاپ سوّم، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳.
- ۱۲- نیکلسون، رینولد آین، مثنوی معنوی، ۳ جلد، تهران، انتشارات مولی، بی تاریخ.